

ارتش عسکرو تا هی کودتا

پاکستان در پی ریهویت

گفت و گو با محمدرضا کربلایی

هنگامی که از ایشان دعوت کردیم که به دفتر مجله بیاید تا از نظریات کارشناسانه او در رابطه با پاکستان و دیگر همسایگان شرقی و همچنین آسیای مرکزی مطلع گردیم، متواضعانه دعوت ما را پذیرفت. مطالعه و تحقیقات او که توأم با تجربیات ناشی از حضور بلندمدت در منطقه شرقی می باشد، مجموعه ای از آرای کارشناسانه در نزد او گرد آورده که چشم پوشی از آن بسیار دشوار می نماید. رنجی که از سالیان دور در زندان استبداد بر جان او نشسته و همچنین تلاشهای مجدانه بعد از انقلاب او در جهت بهروزی مردم سیستان و بلوچستان، غنایی تاریخی به نظریات او می بخشد که در فرآیند نظریه پردازی سیاسی او را از یک آکادمیسین که صرفاً در کتابها و متون نمود کرده است، متمایز می کند.

□ در واقع طی سالهایی که حزب کنگره هند به عنوان صدای ملت هند بر علیه استعمار انگلستان فریاد استقلال خواهی سر داده بود و دیگر رهبران مسلمان هند نیز تمامی تلاش خود را به یاری گاندی رهبر جنبش ملی و شکست استعمار معطوف ساخته بودند، محمدعلی جناح طی سه دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ میلادی جهت دیگری را برگزید که در واقع تشکیل کشوری مستقل بود. مرحوم علامه اقبال نیز در اجلاس مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ در الله آباد، خواهان شکل گیری کشوری برای مسلمانها در ایالتهایی از هند که اکثریت آنان مردم مسلمان بودند، شد که البته او در سال ۱۹۳۸ فوت کرد.



■ جناب آقای کربلایی، با تشکر از این که دعوت ما را برای گفت‌وگو پذیرفتید، به منظور ورود به بحث، چند نکته را درباره تحولات اخیر منطقه، به ویژه کودتای اخیر نظامیان در پاکستان مطرح می‌کنیم. تا پس از آن نظریات مبسوط شما را در این رابطه بشنویم. برخی بر این نظرند که آقای نواز شریف که فردی تحصیل‌کرده و تئوریسین اقتصادی شناخته‌شده‌ای در جهان سوم و همچنین غرب می‌باشد، با اتکا بر تجارب سیاسی خود به این نتیجه رسیده بود که خط مشی پاکستان در منطقه به بن‌بست رسیده است و قابل تداوم نیست. این صاحب‌نظران برای اثبات نظریه خود چند دلیل آرایه می‌کنند.

دلیل نخست، بن بست خط مشی پاکستان در افغانستان بود که به دلیل برخوردهای خشن طالبان، در برخورد با نیروهای مخالف خود از جمله در مزار شریف و متقابلاً مقاومت احمدشاه مسعود، محقق شد.

دلیل دوم، تعارض خط مشی پاکستان با عربستان سعودی در حمایت از طالبان و قضیه بن لادن بود که رفته رفته به سردی روابط دو جانبه منجر شد.

دلیل سوم، که به نوعی معلول شکست خط مشی پاکستان در برقراری ثبات در افغانستان می‌باشد، عدم توفیق پاکستان در فراهم آوردن تمهیدات عبور خط لوله نفت و گاز و احداث جاده ترانزیت کالا از آسیای مرکزی به افغانستان و سپس پاکستان بود.

دلیل چهارم، شکست ارتش پاکستان در آخرین رویارویی با ارتش هند و عقب‌نشینی از ارتفاعات کارگیل بود که در روند مسایل کشمیر یک تحول مهم به‌شمار می‌آمد.

مجموعه این ناکامیهای استراتژیک آن چنان چشمگیر بود که وزیر فرهنگ پاکستان بر این نکته اعتراف نمود که: ما روسیه، هند، ایران و آسیای مرکزی را از دست داده‌ایم. ولی متقابلاً چیزی بدست نیاورده‌ایم و این پرسش را طرح نمود که آیا زمان آن فراتر رسیده که نواز شریف خط مشی خود را تغییر دهد؟

هر چند، تغییر در استراتژی پاکستان، امری اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید، ولی در روند تغییر استراتژی دو راه حل متصور بود. راه حل نخست آن که دولت نواز شریف رهبری تحولات را بدست بگیرد و ارتش را از کشمیر و افغانستان عقب بکشد و مشکلات خود را با هند، ایران و عربستان حل کند که بنظر می‌رسید این روند، ارتش پاکستان را تحقیر کرده و آنان را تابعی از سیاستمداران مرکز نشین نشان می‌داد. راه حل دوم حضور مستقیم خود نظامیان در صحنه سیاسی

بود که اگر قرار به تغییر استراتژی است، توسط خود ارتش صورت بگیرد. کودتای پاکستان در واقع صحنه‌گذاران بر راه حل دوم بود. شاید همان گونه که اسرائیلیها جهت امضای قرارداد صلح با فلسطینیها، از اسحاق رابین، فاتح جنگ ژوئن، سود جستند، پاکستانیها نیز به این نتیجه رسیده‌اند که جهت تعدیل مواضع خود در قبال هند، افغانستان و کلا منطقه، از ارتش سود جویند. بر این اساس از دیدگاه صاحب‌نظران، کودتا نه به منظور جلوگیری از تحولات، بلکه برای رهبری آن بوده است. با توجه به پیگیری و مطالعات عمیق شما در ارتباط با تحولات منطقه، قضایای فوق را از چه منظری ارزیابی می‌کنید؟

□ در ارزیابی تحولات منطقه و بخصوص کودتای ارتش پاکستان علیه نخست وزیر نواز شریف، باید گفت شکی نیست که نواز شریف به ضرورت ایجاد یکسری تحولات در سیاستهای داخلی و خارجی پاکستان پی برده و درصدد انجام آن بود. اما باید توجه داشت که نواز شریف در بهمن سال ۱۳۷۵ که برای دومین بار، در دوران پس از حکومت ۱۱ ساله نظامیها به رهبری ژنرال ضیاءالحق روی کار آمد، از همان روزهای نخست بدست گرفتن قدرت، اعلام نمود که در سیاست خارجی پاکستان و از جمله در قضیه افغانستان تغییراتی را به‌وجود خواهد آورد. این موضع باعث شد که در همان زمان، طالبان نسبت به احتمال تغییر موضع دولت پاکستان در برابر مسایل افغانستان و حمایت جدی از طالبان، به نواز شریف هشدار دهند. همچنین در ارتباط با سیاستهای داخلی، نواز شریف از آغاز زمامداری خود درصدد برآمد که با اصلاح قانون اساسی و حذف اختیارات عزل نخست وزیر توسط رییس جمهور به موجب متمم هشتم قانون اساسی، این امتیاز ویژه را از رییس جمهور بگیرد و اختیارات عزل و نصب فرماندهان نظامی ارتش را هم به نخست وزیر واگذار کند.

با لغو متمم هشتم قانون اساسی پاکستان در فروردین ۷۶، نواز شریف ژنرال منصور الحق، فرمانده نیروی دریایی پاکستان را به اتهام فساد مالی مجبور به استعفا کرد. در این اواخر هم یکسری تغییر و تحول در مناصب فرماندهان ارتش به‌وجود آورد. بنابراین، واقعیت این است که نواز شریف از ابتدا درصدد ایجاد تغییراتی در سیاستهای پاکستان بود که بعضا هم موفق شده بود. اما از جنبه سیاستهای خارجی. مقاومتی پیدا و پنهانی در برابر او وجود داشت. شکست فاحش نظامیان پاکستان در رویارویی با ارتش هند در کارگیل و همین طور تحت انزوا قرار گرفتن پاکستان در عرصه افکار عمومی منطقه و جهان، در ارتباط با فجایع و جنایات گروه طالبان در مزار شریف و دیگر مناطقی که طالبان موفق به اشغال آن مناطق شده بود، در مجموع باعث فراهم آمدن شرایطی شد که نواز شریف بر آن مبنای تصور می‌کرد که قادر است آخرین مقاومتهای داخلی در برابر تغییر سیاستهای خارجی دولت پاکستان را به اعتبار حمایتی

□ پاکستان امیدوار بود به این که بتواند با استفاده از طالبان، خط لوله نفت و

گاز آسیای مرکزی را از طریق افغانستان و پاکستان بگذراند

و بدین وسیله نقشی در تحولات منطقه پیدا کند.

بین‌المللی از خود و سیاستهایش، با حذف ژنرال مشرف و برخی دیگر از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، از بین ببرد.

مهمترین نشانه‌های حمایت بین‌المللی از خط مشی نواز شریف یکی مواضع آمریکا در قضیه کارگیل بود که بر بازگشت نیروهای نظامی و شبه‌نظامی پاکستان و هند به قبل از آغاز درگیریهای اخیر و نفوذ شبه‌نظامیان به ارتفاعات کارگیل تأکید داشت. همچنین این حمایت را در مخالفت آمریکا با حضور بن لادن در افغانستان و قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت در محکومیت اقدامات طالبان، می‌توان سراغ گرفت. البته نواز شریف به فراست دریافته بود آنچه که تاکنون نظامیان و دولتمردان پاکستان در پی آن بوده‌اند، همان سیاستهای آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن طی سالهای اخیر بوده که اینک به بن‌بست رسیده و با توجه به شرایط نوین جهانی، سیاست آمریکا در منطقه، متحول شده است. لذا جهت هماهنگی با این سیاستهای نوین، نسبت به منزوی ساختن وفاداران خط مشی قدیم، احساس وظیفه می‌کرد با این حال، کودتای ژنرال مشرف بطور کامل نماد مقاومت حامیان استراتژی قبلی آمریکا مبنی بر حمایت جدی از طالبان تا سر حد اعزام گسترده افسران و درجه‌داران و روحانیون مدارس دینی پاکستان به یاری طالبان برای اشغال مناطق تحت کنترل دولت ربانی، در برابر سرسپردگان خط مشی جدید نیست، بلکه مساله قدری پیچیده‌تر است. در بیان دلایل کودتا و تحلیل منویات فرماندهان کودتا، مطالبی را متذکر می‌شوم و ابتدا به دلایل ظاهری کودتا اشاره می‌نمایم.

زمانی که آمریکا تلاش کرد مقر بن لادن را با موشک مورد هدف قرار دهد، به دلیل افشای مطلع بودن نواز شریف از این امر، او توسط مخالفان، به نقض حاکمیت ملی پاکستان متهم شد. همین‌طور در زمان مناقشه مرزی کارگیل، توافق نواز شریف با کلینتون طی سفر غیرمترقبه و کوتاه‌مدت (یک‌روزه) او به آمریکا، باعث شد نواز شریف از طرف گروههای مذهبی نظیر جماعت اسلامی به رهبری قاضی حسین احمد مورد انتقاد قرار گیرد که چرا با پذیرش عقب‌نشینی شبه‌نظامیان از ارتفاعات کارگیل خود را مطیع خواسته‌های آمریکا نموده و نسبت به مصالح ملی بی‌اعتنایی نموده است؟ البته بهانه کودتا این بود که نواز شریف بعد از بازگشت از امارات، در همان بدو ورود به پاکستان و در فرودگاه، فرمان عزل ژنرال مشرف را صادر می‌کند و به هواپیمای حامل ژنرال اجازه فرود در فرودگاه کراچی را نمی‌دهد. نکته قابل توجه آن است که علی‌رغم عدم حضور مشرف در داخل کشور، انسجام و هماهنگی ارتش و بخصوص فرماندهان عالی‌رتبه آن به گونه‌ای بود که کودتا را در غیاب فرمانده خود با موفقیت به انجام می‌رسانند.

هر چند که بنظر می‌رسد از قبل در ارتش پاکستان بر روی طرح کودتا کار شده بود و قسط منتظر شرایط مناسب آن بودند. علی‌رغم آن که ژنرال مشرف تنها حدود یکسال است که بجای ژنرال کرامت فرماندهی ارتش پاکستان را در اختیار گرفته است و از نفوذ معنوی و از وجهه کاریزماتیک قابل توجهی هم برخوردار نیست، اما به لحاظ وجود انسجام و هماهنگی در سیستم ارتش، نظامیان توانستند به راحتی قدرت سیاسی را قبضه کنند. البته ضعفهای دولتمردان پاکستان در بهبود اوضاع اقتصادی کشور یا تأمین امنیت در جامعه و گسترش فقر و فساد مالی را نیز در ایجاد زمینه‌سازی کودتا باید در نظر گرفت.

■ آیا ژنرال مشرف با برکناری نواز شریف و تسلط ارتش بر فعالتهای سیاسی و اقتصادی پاکستان موفق

خواهد شد تغییرات اساسی در سیاستهای داخلی و خارجی پاکستان ایجاد نماید؟

□ ارتش پاکستان طی ده سال گذشته کوشیده است به صورت پنهان در تحولات سیاسی پاکستان تأثیرگذار باشد هر چند که در مواضع علنی تلاش داشته است تا خود را از اتهام دخالت در سیاست، مبرا کند. اما به هر حال با آنچه که اکنون اتفاق افتاده، ارتش چاره‌ای جز پاسخگویی به توقعات مردم و همسایگان پاکستان ندارد و این جز در سایه تجدیدنظر در سیاستهای شکست‌خورده قبلی میسر نمی‌باشد. اما چشم‌انداز موفقیت ژنرال مشرف در حاله‌ای از ابهام و تیرگی قرار دارد و باید اذعان کرد که ارتش پاکستان با شرایطی روبروست که مانع از موفقیت کامل آن خواهد شد. مهمترین نکته، پایگاه اجتماعی و پشتوانه اساسی مشروعیت ارتش پاکستان است.

چون ارتش ریشه در جناحهای مذهبی پاکستان دارد و مشروعیتش را از گروههای مذهبی مثل "جماعت اسلامی" یا "جمعیت علمای اسلامی" می‌گیرد و در واقع مقبولیت مردمی را از این طریق کسب می‌کند، بنابراین مجبور است تابعی از عقاید افراطی و سنتی آنها باشد. در شرایطی که برخی از آنها هم شیعه و هم هندو را دشمن خود می‌دانند، لذا ارتش مجبور است هم به طالبان کمک کند که جریانی است که عمدتاً در مقابل ایران شیعی قرار دارد و هم این که از مبارزان کشمیری در مقابل هندوها حمایت می‌کند. بخصوص آن که در حال حاضر هندوهای افراطی دولت هند را از طریق حزب B.J.P در دست دارند. بنابراین، تردید دارم که ارتش پاکستان بتواند به آنچه که می‌خواهد، تماماً دست یابد. چرا که در نگاه نوین آمریکا به جنوب آسیا، هند دیگر یک "تهدید" نیست. لائیسزم و همچنین وجود سیستم پارلمانتاریستی پنجاه ساله و بازار مصرف یک میلیارد نفری در کنار توسعه یافتگی علمی و پیشرفتهای صنعتی، از هند در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل یک "همکار" برای آمریکا و در بدبینانه‌ترین نگاه (به خاطر قدرت اتمی و موشکی هند) یک "رقیب" بالقوه را تصویر می‌کند.

در همین راستا اخیراً آمریکاییها تا حدودی تحریمهایی را که به خاطر آزمایشات هسته‌ای هند اعمال کرده بودند، کاهش داده‌اند و تا چندی دیگر هم کلینتون در سفر به منطقه از بنگلادش و هند نیز دیدار می‌کند. اکنون سیاستمداران آمریکایی معتقدند که از این پس مانند دوران جنگ سرد نباید به هند بی‌اعتنایی کنیم چرا که این کشور می‌تواند جایگاهی مهم و مثبت در سیاست منطقه‌ای آمریکا داشته باشد.

این در حالی است که از دیدگاه گروههای مذهبی سنتی پاکستان که پشتوانه ارتش به‌شمار می‌روند و بر بدنه ارتش تأثیر معنوی گسترده‌ای دارند، هند همچنان دشمن شماره یک پاکستان به‌شمار می‌رود و افراطیون مذهبی برای ارتش رسالتی جز مقابله با "تهدید هند" قایل نیستند.

بر این اساس، ژنرال مشرف و همکارانش ناچارند که راه میانه‌ای را انتخاب کنند که در عین لحاظ نمودن دیدگاههای جریان افراطی، پشتیبان قدرتمند خود، "آمریکا" را نیز راضی نمایند. اما جمع میان این دو خط مشی بسیار دشوار بنظر می‌رسد.

■ علت اساسی تحولات در پاکستان خیلی مبهم است و این سؤال مطرح می‌شود که آیا از منظر یک سیاست ملی به خط مشی جدید رسیده‌اند یا این که تطبیق با خواست آمریکا علت این تحولات است؟ بطور مثال خواست آمریکا در مورد تحویل دادن بن لادن

توسط طالبان به آمریکا یا ضرورت کاهش تشنجات میان هند و پاکستان و ...؟

□ اجازه دهید قدری عمیقتر مسایل را ریشه‌یابی کنیم. پاکستان از بدو تأسیس، دچار یک بحران جدی و بنیادین است. در واقع یک تناقض ویرانگر از بدو پیدایش با ذات پاکستان عجین شده و جمهوری اسلامی پاکستان را دچار "بحران هویت" نموده است. به جهت توضیح این بحران تاریخی، نیاز است تا نگاهی گذرا به تاریخ داشته باشیم.

مسلمانان هند همواره به عزت و سربلندی مسلمانان از دو منظر نگاه کرده‌اند، جناحی نظیر "سر سید احمد خان" سربلندی مسلمانان را در نزدیکی به بوروکراسی استعمار انگلیس و حفظ فاصله‌ای عمیق با هندوها و حتی رقابت با هندوها می‌دیدند، که این تفکر در زمان تشکیل "مسلم لیگ" در سال ۱۹۰۶ حامیانی داشت و جهت‌گیری این سازمان مذهبی را به سمت تقویت وفاداری به انگلستان سوق می‌داد. اما اساسنامه "مسلم لیگ" در سال ۱۹۱۳ با تلاش رهبران آزادیخواه مسلمانان هند نظیر ابوالکلام آزاد و برادران علی (محمد و شوکت) به نحوی اصلاح شد که خواهان کسب خودمختاری هند شد و دو سال بعد با حمایت مؤثر رهبران فوق، محمدعلی جناح به ریاست "مسلم لیگ" انتخاب گردید و توافقی رسمی بین حزب کنگره و مسلم لیگ برای اقدام مشترک در راه کسب خودمختاری هند به عمل آمد. اما محمدعلی جناح در سال ۱۹۲۱ روابط خود را با حزب کنگره قطع کرد و حتی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ به حالت قهر با رهبران جنبش ضداستعماری هند، در انگلستان پسر برد و از اوایل دهه ۴۰ میلادی تا ۱۴ اوت ۱۹۴۷ تمامی تلاش خود را برای تجزیه شبه‌قاره هند و تشکیل پاکستان بکار برد.

در واقع طی سالهایی که حزب کنگره هند به‌عنوان صدای ملت هند بر علیه استعمار انگلستان فریاد استقلال‌خواهی سر داده بود و دیگر رهبران مسلمان هند نیز تمامی تلاش خود را به یاری گاندی رهبر جنبش ملی و شکست استعمار معطوف ساخته بودند، محمدعلی جناح طی سه دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ میلادی جهت دیگری را برگزید که در واقع تشکیل کشوری مستقل بود. مرحوم علامه اقبال نیز در اجلاس مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ در الله‌آباد، خواهان شکل‌گیری کشوری برای مسلمانان در ایالت‌هایی از هند شد که اکثریت آنان مردم مسلمان بودند که البته او در سال ۱۹۳۸ فوت کرد.

"مسلم لیگ" به‌عنوان یک حزب در اوایل این قرن و پاکستان به‌عنوان یک کشور در نیمه قرن بیستم به‌وجود آمد، تا از "هویت اسلامی" پاسداری کنند. اما برای تعریف این هویت، بنیانهای اساسی آن نظیر کرامت انسانی، اصالت آزادی، حسن عدالت، قبح ظلم، تحت‌الشعاع مفاهیمی قشری نظیر هندوستیزی و اجرای شریعت فردی مورد نظر برخی از فقها قرار گرفت. نتیجه این خط‌مشی، تضعیف انقلاب ضداستعماری هند و تجزیه کشور هند و تشکیل پاکستان غربی و شرقی شد که دوهزار کیلومتر با هم فاصله داشتند، ایجاد تفرقه در میان مسلمانان که اکثریت آنها در هند باقی ماندند و عده‌ای نیز مهاجرت کردند که در جریان مهاجرت عده زیادی بر اثر تشدید کینه‌های قومی و مذهبی جان باختند از ثمرات دیگر آن بود.

پاکستان به‌عنوان یک کشور از بدو استقلال در پی تعریف جایگاه جهانی خود بوده است. از آنجا که خاستگاه خود را دین قرار داده است همواره کوشیده است به‌نوعی سیاست‌های بین‌المللی خود را مبتنی بر رعایت مصالح مسلمانان کشور خود و امت اسلامی نشان دهد. مرحوم ابوالاعلا مودودی بنیانگذار جماعت اسلامی پاکستان در یکی از سخنرانیهای حزبی خود در دهه پنجاه می‌گوید: "ما نمی‌خواهیم در نقشه جغرافیای جهان یک رنگ سبز دیگر ایجاد

کنیم و ظاهراً یک جمهوری اسلامی دیگر ایجاد نماییم و این فقط یک شکل باشد. ما محتوا می‌خواهیم. می‌خواهیم که واقعا اسلام در اینجا پیاده شود. این نشان می‌دهد که آن روزها (چند سال بعد از استقلال، سال ۱۹۵۶ یا ۱۹۵۸ میلادی) اندیشمندان به‌دنبال پاسخگویی به این سؤال بوده‌اند که مختصات هویت اسلامی پاکستان چیست؟ جایگاه پاکستان در معادلات جهانی کجاست؟ ولی هیچ‌وقت به این سؤال پاسخی درخور داده نشد. از لحظه تولد پاکستان در سال ۱۹۴۷ تا پایان جنگ سرد سیاستمداران پاکستان عمدتاً نظامیها که سکان سیاست را در دست داشتند سعی کردند هویت خودشان را در داخل با اجرای شریعت در امر قضا و در صحنه جهانی با معیارهای جنگ سرد و قطب‌بندی شرق و غرب تعریف کنند. اما یدک کشیدن نام اسلام از یک طرف و تمایل به همراهی با غرب از طرف دیگر همواره آنان را در یک بلاتکلیفی قرار داده بود. در اشغال افغانستان توسط شوروی، آنها توانستند به مدت ۱۱ سال این تعارض را حل کرده و جایگاهی در معادلات جهانی برای خود بیابند و در نوک پیکان جبهه غرب علیه بلوک شرق و هم‌جبهه اسلام علیه کفر، قرار بگیرند. در این روند ضیاءالحق و همکارانش توانستند کمکهای زیادی از دنیای اسلام و دنیای غرب بگیرند. این دوران، دوران طلایی پاکستانیها بود. اما به محض این که فروپاشی شوروی شروع شد، بحران هویت که موقتاً فروکش کرده بود، دوباره خود را نشان داد. از آن طرف نیز تا مذتهای سیاست‌های غرب در قبال پاکستان در بلاتکلیفی بود. حتی کمکهای سالیانه آمریکا به پاکستان لغو شد و برخی خریدهای تسلیحاتی پاکستان که پول آن هم داده شده بود، بلوکه شدند. اما بعد از ناکامی عراق در جنگ با ایران و مهمتر از آن حمله عراق به کویت و نیز به‌دلیل موقعیت ممتاز استراتژیک ایران در ارتباط با آسیای مرکزی و قفقاز، یک هماهنگی بین مغزهای اطلاعاتی - امنیتی ارتش پاکستان و آمریکا بیجا صورت گرفت و با الهام از الگوی جنگ تمدنها تعریف مجددی بعد از جنگ سرد، از جایگاه پاکستان ارایه شد که نمره آن هماهنگی، تبلور طالبان تحت حمایت پاکستان بود ولی در رابطه با آسیای میانه آنها توانستند استراتژی مشخصی برای پرکردن خلأ شوروی سابق طراحی کنند. بیش از این هم، بی‌نظیر بوتو خیلی به پرکردن این خلأ توسط پاکستان امیدوار بود. او در همان اوایل ظهور طالبان، سفری به آسیای میانه داشت که با شعار احیای جامه‌مطلایی ابریشم همراه بود. پاکستان امیدوار بود که بتواند با استفاده از طالبان، خط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی را از طریق افغانستان و پاکستان بگذراند و بدین‌وسیله نقشی در تحولات منطقه پینا کند. اما با مقاومت احمدشاه مسعود این امکان از دست رفت و علی‌رغم حضور طالبان در ۹۰٪ از خاک افغانستان، موفق به برقراری امنیت برای عبور خط لوله نشدند. در تضاد سنتی با هندوها هم، به خاطر هوشیاری و انسجامی که هندوها همواره از خود نشان داده‌اند نتوانستند کاری از پیش ببرند.

در حال حاضر نظامیان سعی می‌کنند برای این بحرانها، راه حل ارایه کنند، هر چند که به‌دلیل وابستگی آنها به جناح افراطی مذهبی موفقیت آنها را بعید می‌دانم. در این راستا نکته‌ای را که در پایان این بخش از عرایض باید بگویم این است که اساساً بدون تعدیل در مواضع گروه‌های مذهبی، ارتش پاکستان توانایی هماهنگ شدن با سیاست‌های غرب در جنوب آسیا و آسیای مرکزی را نخواهد داشت.

■ آیا حرکت ژنرال مشرف را می‌توان مکمل حرکت نواز شریف تلقی کرد؟ چون به هر حال او توسط نواز شریف ارتقای درجه پیدا نمود. یا اینس که اختلاف



به‌عنوان یک خط مشی مطرح باشد همان‌طور که به‌خاطر شروع پروژه خط لوله پاکو- جیحان علی‌رغم اختلافات شدید ارضی میان ازبکستان و ارمنستان تفاهم نسبی برقرار کرده‌اند.

اما خط صهیونیستها که از دیپلماسی وزارت خارجه آمریکا می‌تواند جدا باشد در منطقه اهداف دیگری را دنبال می‌کند. در این راستا من حرکت‌های نظامی را در خط صهیونیستها می‌دانم که در تضاد با خط مشی صاحبان سرمایه و شرکت‌های نفتی می‌باشد. الان حدود ۱۰۰۰ نفر چریک مسلح مسلمان، در دره فرغانه که بین تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان مشترک است مستقر هستند. استالین نقشه جغرافیایی جمهوریهای آسیای مرکزی را به نحوی ترسیم کرده بود که هر کدام از این کشورها قسمتی از این دره را در تصرف داشته باشند. این هزار چریک مسلح، عده‌ای از جمله ۴ نفر ژاپنی را گروگان گرفتند که آنها را بعد از یکی دو ماه آزاد کردند. البته این شایعه وجود داشت که برای آزادی گروگان‌های ژاپنی مبلغی بین ۳ تا ۶ میلیون دلار رشوه پرداخت شده است. روند پیدایش هزار نفر چریک هم بلندمدت بوده است. عده‌ای از اینها ابتدا در افغانستان بودند که بعد به گروه مخالف دولت تاجیکستان پیوستند. سپس زمانی که مخالفین تاجیکستان با دولت صلح کردند، اینها اسلحه‌ها را زمین گذاشتند و جدا شدند. در میان آنها افغانی و پاکستانی و عرب هم هست. از اهالی خود ازبکستان و تاجیکستان هم در این گروه هستند. در واقع اینها یک گروه چند ملیتی مسلح هستند که تفکرات اسلامی افراطی دارند و پشتیبانی مالی هم از طرف قاچاقچیان می‌شوند. این منطقه تحت تصرف قاچاقچیان موادمخدر است. ایدئولوژی آنها هم همان وهابیت است. از این که بگذریم بحث داغستان است که آنجا مشخصاً شامل باسایف با یک عرب به نام خطاب عکس می‌اندازد که پیشانی‌بند می‌بندد و محاسن بلند دارد. این طیف چند روستا را اشغال کردند و در آنجا اعلام جمهوری اسلامی نمودند و خواهان جاری شدن شریعت شدند. البته این منطقه جایی است که باید لوله‌های نفت عبور کند و بحث ترانزیت نفت و فعالیت شرکت‌های نفتی در آن مطرح است.

نکته دیگر، بحث ترکیه است. در ماه گذشته وزیر فرهنگ سابق ترکیه ترور شد که تمام مطبوعات این کشور یک حزب مسلح زیرزمینی با گرایش بنیادگرا و متعصب را که مواضعی هم علیه ایران دارد، مسؤول دانستند. این گروه بارها آنتاتورکسکم را محکوم و معتقدین به آن را تهدید کرده است. البته بعد از این ترور، دولت ترکیه سه ایرانی را بازداشت کرد که بعد از مدتی آنها را آزاد نمود. نکته جالب این که این قتل از یک سری قتل‌های زنجیره‌ای بود که در بین متفکرین معتقد به آنتاتورک، در سال‌های اخیر صورت می‌گیرد. هیچ‌وقت هم مسببین قتلها شناخته نمی‌شوند. پلیس در سال‌های گذشته به بعضی از بستگان این مقتولین گفته بود که امکان شناسایی قاتلین نیست. یک نظر این است که خط سیا، موساد و سازمان امنیت ترکیه این گروه افراطی را ایجاد کرده‌اند که به تضادها دامن بزنند و از این طریق نه صرفاً این که مسلمانان محکوم شوند، بلکه حکومت ترکیه را به‌عنوان حکومتی که بهتر از افراطیون مذهبی آدمکش است، معرفی کنند. بنابراین در ترکیه هم از طریق گروه‌های مذهبی افراطی، جوی درست می‌کنند که در نقطه مقابل، سیاست‌های حاکم تأیید شود و مردم به یک آلت‌رناتیو حکومتی برسند. همه اینها متهم هستند که از طریق پاکستان و افغانستان حمایت می‌شوند. اینها نمی‌توانند اتفافی و بی‌ربط با هم باشند. چرا که شعارهای واحد و ماهیت واحد دارند و حرکتشان هم نظامی است.

ولی در اینجا تضادی بین خط صهیونیستها و دیپلماسی رسمی آمریکا وجود دارد. سپاه صحابه در پاکستان، طالبان در افغانستان،

بنیادی با یکدیگر دارند؟ آیا این احتمال وجود دارد که این جایگاهی صرفاً یک طرفند برای شکست بن‌بست‌های قبلی است؟

□ واقعیت این است که اختلاف ارتش و نوازشریف، عمدتاً تضاد قدرت است. هر چند که هر جناح ویژگی خاص خود را داراست. ولی شاید مشرف در کوتاه‌مدت از جهاتی بهتر از نوازشریف بتواند عمل کند. مسأله‌ای که در پاکستان بسیار مهم است، فساد مالی و فساد سیاسی است. نوازشریف و خانواده او با در دست داشتن گروه کارخانجات نساجی به انحصار اقتصادی در سطح کلان دامن می‌زد. اخیراً هم اعلام شد که آنها هیچ مالیاتی نمی‌پرداخته‌اند. از طرفی دیگر درآمد موادمخدر و تطهیر پول‌هایی که بعضی از مقامات پاکستان از این راه بدست می‌آورند، در بانک‌ها پس‌انداز می‌کنند، یا در صنعت به کار می‌اندازند، از طرف دولتهای پیشین مورد اغماض قرار گرفته است. نوازشریف در حالی که می‌خواست با سیاست‌های آمریکا و صندوق بین‌المللی پول خود را هماهنگ کند، ولی در عین حال اسیر مافیای مواد مخدر و بوروکراسی اداری و فساد مالی و سیاسی پاکستان بود. شاید مشرف بتواند با کمک ژنرال‌هایش در کوتاه‌مدت تا حدی جلوی این فساد گسترده را بگیرد.

■ نظر شما درباره تأثیرپذیری نظامیان پاکستان و ژنرال مشرف از مافیای موادمخدر چیست؟

□ مسأله نفوذ مافیای موادمخدر در ارتش پاکستان نه‌تنها منفی نیست، بلکه بسیار هم محتمل است.

■ این تضاد را از یک زاویه دیگر بررسی کنیم. بنظر

می‌رسد خط جدید آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز این است که روسیه را تضعیف کند و از احیای امپراتوری شوروی که پریماکف از آن دم می‌زند جلوگیری کند آیا می‌توان به‌نوعی منشاء بحران چین، داغستان، بحرین، تاتارستان و... که در راستای استراتژی آمریکا است را در افغانستان و پاکستان جستجو کرد. با توجه به این که در مطبوعات روسیه نیز اصلی‌ترین دشمن ثبات منطقه وهابیت معرفی می‌شود، آیا در پذیرش استراتژی جدید آمریکا، یعنی تضعیف روسیه و حضور در آسیای مرکزی وجه تمایزی بین خط مشی نوازشریف و ژنرال مشرف به‌چشم می‌خورد؟

□ بنظر می‌رسد اکنون در پاکستان رقابت بیشتر بر سر کیفیت اجرای خط مشی جدید است. یعنی هر دو جناح (نظامیان و احزاب سیاسی) به بن‌بست رسیده‌اند و عدم موفقیت سیاست‌های گذشته در داخل و خارج پاکستان آنچنان آشکار است که هیچ‌یک از جناحها اصرار به تداوم آن ندارد. ولی این که این موقعیت جدید به اسم چه کسی تمام شود و گناه شکست‌های قبلی به گردن چه کسی انداخته شود، برای جناحها اهمیت دارد.

■ خط مشی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را چگونه می‌بینید؟

□ بنظر من آمریکا در منطقه دو خط را دنبال می‌کند که ظاهراً با هم تعارض دارد. یکی دامن‌زدن به مناقشات قومی و حرکت‌های جدایی طلبانه در جمهوریهای روسیه برای آن که روسیه را فرسوده و ناتوان سازد و دیگری ایجاد ثبات در جهت رونق اقتصادی در آسیای میانه و قفقاز، چرا که شرکت‌های سرمایه‌گذار احتیاج به امنیت دارند بر این اساس و به صورت بلندمدت، جنگ نمی‌تواند



چریکها در دره فرغانه، شامیل باسایف در چچن و گروههای مشابه در ترکیه، همه مسلح، با عقاید افراطی اسلامی و برخوردار از دلارهای تجارتي موادمخدر هستند. آمریکا مایل است برای اجرای پروژههای نفتی در منطقه، امنیت را تأمین کند و لذا افغانستان با وضعیت فعلی اش، سودی برای سرمایه‌گذاری ندارد و حتی به کانون بی‌ثباتی در منطقه تبدیل شده است. این نه به نفع دولت پاکستان است و نه حکومتیایی که می‌خواهند در کشورشان از سرمایه‌گذاری آمریکا سود ببرند. این در تضاد با خط صهیونیست‌هاست که امنیت ایران در چارچوب امنیت کل منطقه را نمی‌توانند تحمل کنند. با این وجود همه وجوه مختلف خط مشی صهیونیسم جهانی و آمریکا در منطقه یک هدف واحد را نشانه رفته‌اند و آن مانع‌تراشی در برابر توسعه سیاسی منطقه است. بطورمثال در پاکستان تا مردم می‌خواهند به این نتیجه برسند که این دموکراسی ظاهری چیزی جز فساد برایشان در بر نداشته است و باید به اصلاح نهادهای دموکراتیک و روند دموکراسی در پاکستان بپردازند، فوراً یک کودتای نظامی می‌شود. یا تا می‌خواهند به این نتیجه برسند که کودتای نظامی ضیاءالحق نمری برایشان نداشته و به تشکیل نهادهای مدنی و حکومت دموکراتیک برسند، هوایمای ضیاءالحق منفجر شده و یک دموکراسی نیم‌بند با شعارهای عوام‌فریبانه برقرار می‌شود. همین‌طور تا مردم افغانستان از تبعیت کورکورانه از رهبران جهادی که جز به انحصار قدرت به چیزی نمی‌اندیشند ناامید شوند، فوراً طالبان ظهور می‌کند. متأسفانه بسیاری از تحولات سیاسی منطقه از بیرون نشأت می‌گیرد و به مردم منطقه فرصت نقد شرایط یا تصمیم‌گیری داده نمی‌شود.

هر چند در یک وجه، حرکت‌های نظامی خسته‌کردن روسیه را دنبال می‌کنند ولی شاید هدف مهم‌تر این است که مانع بلوغ فکری و سیاسی در مردم منطقه شوند. مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی ایران نیز همین عدم توسعه‌یافتگی سیاسی مردم منطقه است. چرا که در این حالت به راحتی می‌توان با دلارهای موادمخدر و برانگیختن احساسات سطحی و قشری، آنها را علیه ایران، روسیه و دیگر دولت‌های منطقه بسیج کرد و این یک کانون تهدید، علیه امنیت ماست و مهم‌تر از وجود گروه‌های شبه‌نظامی است که با دامن‌زدن به تعصبات مذهبی در پاکستان توسط سپاه صحابه و در افغانستان توسط طالبان، مانع از بلوغ فکری مردم می‌شوند و این برای ما، واقعا تهدید است. چون بالاخره در چنین حالتی، حاکم کردن دیکتاتورهای کار مشکلی نیست.

در تکمیل این بحث عرض کنم، بعد از این که در جنوب ازبکستان (دره فرغانه) گروه هزارنفری، گروگانگیری کردند، نشست بین رؤسای جمهوری چین، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان انجام شد که بر روی تشدید تدابیر امنیتی توافق کردند و البته از دو یا سه سال قبل هم این نشستها در یکی از کشورهای منطقه انجام می‌گرفته است. تشدید تدابیر امنیتی توسط حاکمانی که خودشان رؤسای احزاب کمونیست بوده‌اند و الان با دیکتاتوری در منطقه آسیای مرکزی حکومت می‌کنند، دیکتاتوری و عدم توسعه‌یافتگی را در منطقه تحکیم و مانع از رشد احزاب و آزادی نهادهای مدنی می‌شود. لذا از یک طرف دامن‌زدن به تعصبات و قشریگری مذهبی و از طرف دیگر تحکیم پایه‌های دیکتاتوری آلوده به فساد به ادامه توسعه‌نیافتگی کمک می‌کند.

■ در مقابل این توسعه‌نیافتگی سیاسی در منطقه چه راه‌حلهایی امکان‌پذیر است؟

□ بنظر من خط مشی آقای خاتمی در امر توسعه سیاسی خط مشی موفق است و هر چه در داخل کشور جنبش جامعه مدنی رشد کند، پژواک و تأثیر گسترش آزادی و تعمیق دموکراسی و نهادینه‌شدن نهادهای آن، در منطقه هم مؤثر واقع خواهد بود. اگر در داخل این خط مشی را ادامه دهیم، به احتمال قوی در منطقه نیز تأثیرگذار خواهد بود. دیگر این که از تأیید سیاسی مواضع دیکتاتورهای منطقه خودداری کنیم. لزومی ندارد ژنرال مشرف را زیاد تأیید کنیم یا بخواهیم با او هماهنگی کنیم، آن هم در حالی که برای حاکمان پاکستان دوستی با ایران انتخاب اول نمی‌باشد البته برانگیختن همسایگان علیه ایران کار درستی نیست و مفایر با سیاست تنش‌زدایی است. ولی لازم هم نیست که در برابر تحولات منطقه انفعالی و تبمی برخورد کنیم. ایزان در تعقیب اهداف و منافع ملی خود بایستی فعالانه گسترش و تعمیق روند دموکراسی در منطقه را پیگیری و از تقویت نهادهای مدنی در کشورهای منطقه حمایت نماید و استقرار نظام‌های مردم‌سالار در منطقه به رشد سیاسی مردم عمق خواهد بخشید و امنیت ملی ایران در این شرایط بهتر تضمین خواهد شد.

■ **اتفاقی که در ایران در سال ۶۳-۶۲ افتاد این بود که آقای راستی کاشانی و... به اتکای فقه فردی و فرعی و رساله توانستند سازمان مجاهدین انقلاب را ضد شرع قلمداد کنند، بنظر می‌رسد این تجربه در منطقه نیز دنبال شد، یعنی قرارداد شریعت در برابر قانون اساسی که در عین حال دموکراسی و استقلال به وسیله آن تبیین نمی‌شود. بر این اساس، بنظر می‌رسد جهت‌گیری آمریکا در منطقه تکیه بر نیروهای سنتی است. در افغانستان، پاکستان و... شعار شریعت می‌دهند و می‌خواهند قانون اساسی را از بین ببرند. به‌عنوان مثال نمایندگان مجلس پاکستان، قانون شریعت را تأیید کردند و چون سنای پاکستان آن را تصویب نکرد، نواز شریف موفق نشد که قانون اساسی را به قانون شریعت تبدیل کند. به عبارتی همین طالبانی کردن افغانستان در پاکستان هم دنبال می‌شود. بنظر می‌رسد که خط انگلیس هم به صورت زیرینایی در منطقه همین باشد که توسط این نیروها، فقه فردی را در برابر فقه اجتماعی و طرفدار قانون اساسی علم کنند.**

آیا بنظر شما کودتای اخیر پاکستان که به دنبال خواه مجلس را تعطیل کرد، در این راستا نبود که در واقع مشرف، پروژه ناتمام نواز شریف را به پایان برساند و نهادهای قانونی اساسی را از میان بردارد؟

□ به یک نکته باید توجه کرد، سبب به بن‌لادن در زمان جنگ افغانستان بال و پر داد که او نیروهای مجاهد عرب در افغانستان را زیر چتر خودش بگیرد و قابل شناسایی و کنترل باشند. بن‌لادن این کار را کرد، ولی اکنون همین بن‌لادن به دلیل همان شعارهای افراطی که از فقه فردی ناشی می‌شود، با آمریکا اختلاف نظر پیدا کرده است. چرا که با سیاست ثبات منطقه که مدنظر شرکتهای نفتی است، تضاد پیدا می‌کند. این تجربه نشان می‌دهد که تکیه بر فقه فردی و نادیده‌انگاشتن مقتضیات یک نظام سیاسی، منجر به خشونت‌طلبی و هرج‌ومرج می‌شود. بر این اساس نمی‌توان این تجربه را یک تجربه کاملاً موفق تلقی کنیم.

■ چرا ژنرال مشرف مجلس پاکستان را تعطیل کرد؟

□ جواب این پرسش در اظهار اخیر اعجازالحق نگر دوم حزب مسلم لیگ و فرزند ضیاءالحق نهفته است. اعجازالحق به ژنرال مشرف توصیه کرد دست از تعطیلی مجلس بردارد و اجازه بدهد مجلس منعقد بشود تا حکومت کودتا مشروعیت پیدا کند.

این بدان معناست که اعجازالحق که وابسته به جریانهای مذهبی می باشد، دنبال این است که به همین کودتاچیها هم مشروعیت بدهد. اما ژنرال مشرف به دلیل حضور طرفداران نوازشریف و نمایندگان مورد حمایت حزب مسلم لیگ در مجلس پاکستان نمی تواند به آرای چنین مجلسی اعتماد کند و تعطیلی آن را بیشتر به صرفه و صلاح دولت کودتا می داند.

طالبان ایجاد شود. بلافاصله بعد از برگشت مشرف، طالبان اعلام کردند که ما خواهان گفتگو هستیم و در نیویورک، آمریکاییها با نمایندگان طالبان مذاکره کردند. بن لادن هم نامه ای را اخیراً منتشر نموده که من حاضر افغانستان را بطور مشروط ترک کنم و این نشان می دهد که تلاش بر این است که با خروج داوطلبانه بن لادن، طالبان در افکار عمومی جریانهای افراطی، زیر سؤال نرود.

بنظر می رسد که با سفر مشرف یک هماهنگی بین آمریکا، پاکستان، عربستان و امارات در مورد تعدیل طالبان ایجاد شده است که احتمالاً نتیجه اش کاهش درگیریها در افغانستان خواهد بود.

■ آیا تحولات ایران در ۲۰ سال گذشته در پاکستان اثر گذاشته است؟ مثلاً گرایش ضدآمریکایی در ارتش یا میل به استقلال؟ وقتی بمب اتمی پاکستان منفجر شد، تمام مردم به خیابانها ریختند و جشن گرفتند. البته تمایلات ضدهندویی هم مؤثر بود، ولی از آنجا که به هر حال آمریکا هم نمی خواست این کار صورت بگیرد، آیا می توان ویژگی ضدآمریکایی هم برای آن قایل شد؟

■ آیا می توان گفت این تعدیل در منطقه به سود آمریکا تمام خواهد شد؟
□ بله! می توان گفت که این تعدیل به سود سرمایه گذاری آمریکا در منطقه می باشد.

□ بله، روحیه ضدآمریکایی در ارتش پاکستان قوی است، ولی برآمده از یک برداشت سنتی از مذهب است که الزاماً دموکراسی را تأیید نمی کند. یعنی از یک طرف ضدآمریکایی است و از طرف دیگر طرفدار حکومت شریعت به معنای خیلی قشری آن و در حد رعایت آداب ظاهری اسلامی، مانند آنچه که اکنون طالبان در افغانستان انجام می دهند.

■ آیا اتحاد عربستان و پاکستان و امارات در مسأله افغانستان و حمایت آمریکا از آنها در جهت رویارویی با ایران نیست؟ افغانستان و عربستان تا زمانی که اختلاف داشتند، طبیعی بود که رویکرد عربستان به ایران بیشتر باشد چرا که حداقل آقای خاتمی از تروریسم حمایت نمی کنند. در شرایطی که مشکل جزایر سه گانه دوباره اوج گرفته و عراق هم رییس اتحادیه عرب شده است و ایران هم حاضر به همکاری با آمریکا در مسأله عراق نیست و از طرفی سیاستهای تسلیحاتی ایران هم ادامه پیدا می کند. بنظر شما قدم بعدی کشورهای یادشده چیست؟

■ ژنرال حمیدگل فرمانده پیشین ضداطلاعات، از پیمبران آمریکا در افغانستان خیلی ناراحت بود و شدیداً آن را محکوم کرد، ولی می گفتند که او با محافل بنیادگرا و طالبان رابطه خیلی نزدیکی دارد. آیا می تواند این سمبل یک حرکت ضدآمریکایی از همین نوعی که شما به آن اشاره کردید، باشد؟
□ بله، یکی از نمونه هایش همین است.

□ من فکر می کنم قدم بعدی این باشد که نشستهای که گروه ۶+۲ و دو طرف نزاع افغانستان یعنی (دولت ربانی و گروه طالبان) داشتند و تا حالا بی نتیجه مانده، ادامه پیدا کند.

احتمالاً اینها توافقی هم خواهند کرد که دولت ربانی تا حدی در دولت آینده شریک بشود تا مقاومت احمدشاه مسعود هم به لحاظ دیپلماسی شکسته شود و قطع جنگ چیزی استر که مردم افغانستان هم می خواهند. چرا که تفاوت اصولی بین دو جناح قایل نیستند. بنابراین خواهان قطع کشتار و برقراری امنیت هستند و آرزو می کنند "حداقلهای اقتصادی" تأمین شود. چرا که مردم افغانستان در قمر گرسنگی بسر می برند. بر این اساس، این طرح با استقبال داخلی مواجه خواهد شد. حمایت از طالبان، دشمنی آشکار نوزیدین با ایران با توجه به این که ملا محمد عمر اعلام کرده است، افغانستان پایگاه تروریسم نیست و به صدور تروریسم اقدام نمی کند از موارد این طرح است. در این حالت کمکهای سیاسی و اقتصادی عربستان، آمریکا و امارات به طالبان گسترش پیدا می کند و با تعدیل مواضع طالبان، این گروه در آینده از مقبولیت داخلی هم برخوردار خواهد شد که نتیجه اش حاکمیت سیاسی طالبان بر افغانستان خواهد بود. یعنی آنچه را که طالبان از طریق جنگ نتوانسته بدست آورد، خواهد کوشید از طریق تعدیل نسبی در مواضع سیاسی داخلی و خارجی بدست آورد.

■ این که ژنرال مشرف ابتدا به عربستان و امارات می رود و بعداً آمریکا او را تأیید می کند، آیا می تواند به این معنا باشد که ژنرال مشرف موضعش را ابتدا در میان متحدان منطقه ای خود محکم می نمود تا آمریکا را مجبور به تأیید دولت نظامی کند؟ چنان که آمریکا اعلام کرد ما وامی برای خرید غلات می دهیم و این یک تأیید نسبی بود. آیا فکر نمی کنید ژنرال مشرف مانوری مانند آنچه که بنظر می رسد ایران هم در نزدیکی به چین و شوروی و روسیه و کره شمالی و هند و اروپا و غیره انجام می دهد، دنبال می کند تا از آمریکا بهتر بتواند امتیاز بگیرد؟

■ با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید

□ سفر مشرف بیشتر در جهت ایجاد یک هماهنگی بین این سه کشور بود که حامیان اصلی طالبان در منطقه هستند. پاکستان، عربستان سعودی و امارات عربی برای هماهنگی با سیاست جدید آمریکا در مسأله افغانستان به این نتیجه رسیده اند که نمی توان مثل گذشته از طالبان حمایت کرد. عربستان هم رابطه اش را با طالبان در سالهای اخیر کاهش داده است. البته بین سیاست عربستان با امارات و پاکستان که همچنان از طالبان حمایت می کردند، تضاد وجود داشت که در این رابطه نیاز بود یک هماهنگی بین سه متحد اصلی



چشم نواز بیرون هزاره ۲

